

چه کسی چراغ‌ها را خاموش می‌کند؟ تحلیل رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» بر اساس نظریه گروه خاموش

علیرضا دهقان نیری^۱، مرضیه خلقتی^۲

چکیده

بر مبنای تئوری گروه خاموش، قدرت مسلط مردان در جامعه در ساختار مرد-ساخته زبان نیز تبلور دارد و زنان به راحتی نمی‌توانند با این زبان مرد ساخته به بیان خود بپردازند و از این جهت به گروه‌های خاموش تبدیل می‌شوند. هدف این مقاله آن است که دریابیم بر مبنای نظریه گروه خاموش از کرامارا و نظریه رتوریک سلطه از استارهاک، آیا استراتژی‌های سلطه یعنی تسلیم، تمرد، گوشه‌گیری و دستکاری در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد وجود دارد و اگر وجود دارد چه گروه‌هایی را شامل می‌شود. همچنین به مطالعه کنش‌های قدرت دهنده که توسط گروه‌های تحت سلطه برای مقاومت در برابر سیستم سلطه جو استفاده شده پرداخته می‌شود. به این منظور، هفت متن منتخب از این رمان با روش تحلیل محتوای کمی و تحلیل رتوریکی مطالعه شده‌اند. نتایج این مطالعه مطرح می‌کند که گوشه‌گیری و دستکاری بیشترین استراتژی‌های به کار رفته در رابطه زنان و مردان درون داستان است. نگاه پیرزاد به گروه در حاشیه فراتر از جنسیت است و طبقه، قومیت و مکان زندگی نیز می‌تواند مبنای شکل‌گیر این گروه‌ها باشد. پیرزاد در رمانش به کنش‌های قدرت‌دهنده به گروه‌های خاموش نیز توجه داشته است.

واژگان کلیدی: چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، گروه خاموش، رتوریک سلطه، رمان، زویا پیرزاد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۴

۱. دانشیار گروه علوم ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران adehghan@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران mzkhelghati@ut.ac.ir

بیان مسئله

رمان‌های زنانه بستری مناسب برای مطالعه روابط سلطه میان گروه مسلط مردان و گروه در حاشیه زنان براساس نظریه گروه خاموش هستند، زیرا در این نظریه این نابرابری به واسطه ساختارهای مردساخته زبان به وجود آمده است. در این مقاله، رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به‌عنوان یکی از معروف‌ترین رمان‌های زنانه پس از انقلاب، از نظر چگونگی روابط سلطه‌آمیز میان شخصیت‌ها و وضعیت گروه خاموش در آن، مورد تحلیل قرار گرفته است. بر اساس نظریه گروه خاموش، ساختار مردساخته زبان، زنان را به گروه خاموش تبدیل کرده است. «زبان فرهنگ خاصی است که با همه کسانی که به آن زبان سخن می‌گویند، به‌طور مساوی رفتار نمی‌کند و همه سخنگویان به شیوه‌ای برابر در تنظیم آن سهیم نیستند» (گریفین^۱، ۲۰۱۲، ۶۰).

داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در دهه ۴۰ شمسی در آبادان در خانواده‌ای ارمنی می‌گذرد. کلاریس، شخصیت اول داستان، زنی خانه‌دار با سه فرزند است که داستان به‌صورت اول شخص از زبان وی روایت می‌شود. کلاریس تا آن زمان بیشتر به خانه‌داری و مراقبت از کودکان می‌پردازد تا اینکه همسایه جدیدی به نام خانوم سیمونیان و پسرش امیل و دختر کوچکشان امیلی به آن محل نقل مکان می‌کنند. حضور این همسایه جدید و شخصیت سلطه‌جوی خانوم سیمونیان در کنار شخصیت هنردوست امیل و تعاملاتی که بین خانواده‌ها پیش می‌آید باعث می‌شود که کلاریس کمی در روند زندگی روزمره‌اش تأمل کند و به‌خصوص با مکتوب شدن گفت‌وگوهای ذهنی او در رمان، مخاطب متوجه می‌شود که موضوعات جدیدی برای او اهمیت می‌یابند. او احساس می‌کند که به او بی‌توجهی می‌شود و در حاشیه است. در کنار این ماجرای اصلی، تعاملات کلاریس با مادر و

1.Griffin

خواهرش (آلیس)، گارنیک و نینا (همسایه قدیمی کلاریس) و ... وجود دارد که تقویت‌کننده مضمون اصلی داستان است. در نهایت با رفتن همسایه‌های جدید از محله و البته رخ دادن تغییراتی در روابط کلاریس و همسرش و نحوه ابراز خواسته‌هایشان، رمان به پایان می‌رسد.

انتخاب رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» برای تحلیل براساس نظریه گروه خاموش به چند دلیل بوده است: ماهیت مقاومتی رمان‌نویسی زنان، زن‌محوری این رمان، موفقیت رمان و استقبال از آن، توجه به گروه‌های خاموش دیگری به‌جز زنان در این رمان.

نوشتن رمان توسط نویسنده‌ای زن در پیشینه رمان‌نویسی در ایران، که عمدتاً فعالیت مردانه بوده است، خود می‌تواند در قالب تلاشی از سوی گروه خاموش زنان برای تغییر سلطه مردانه دیده شود. در ایران، سیمین دانشور اولین زن ایرانی است که به نگارش داستان کوتاه (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۱۹۶) و رمان (جوادی یگانه و ارحامی، ۱۳۸۸: ۳۵) روی آورد. نگارش رمان غیر عامه‌پسند بعد از دانشور و در جریان فضای انقلاب، جنگ و پس از پیروزی انقلاب نیز دنبال شد که از جمله این نویسندگان می‌توان به غزاله علیزاده، نسیم خاکسار، منیژه آرمین، پری منصوری، منصوره شریف‌زاده، منیرو روانی‌پور، شهرنوش پارسی‌پور، زویا پیرزاد، گلی ترقی، سپیده شاملو، فریبا وفی، بلقیس سلیمانی، مهسا محب‌علی و ... اشاره کرد. اما علاوه بر این، نویسندگان زن بی‌شماری نیز به نوشتن آثار عامه‌پسند روی آورده‌اند (همان، ۳۵-۳۶).

رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در دسته رمان‌های «مؤنث» قرار می‌گیرد. این دسته‌بندی در واقع به سه مرحله از نویسندگی زنان اشاره دارد که الین شوالتر^۱ آن را مطرح

می‌کند. این سه دسته عبارت‌اند از: «۱. زنانه^۱: در این مرحله می‌خواهند با فرهنگ مردمدار رقابت کنند، ۲. فمینیست^۲ (طرفداران تساوی حقوق زن و مرد): در این مرحله به موقعیت نابرابر زنان اعتراض دارند، ۳. مؤنث^۳: در این مرحله نوعی داستان زن‌محورانه می‌آفرینند» (شوالتر به نقل از شمیسا، ۱۳۹۹: ۹۳). در این تقسیم‌بندی شوالتر از نویسندگان زن انگلیسی، اصطلاح مؤنث به نویسندگی زنان بعد از سال ۱۹۲۰ اشاره می‌کند. در این دوره، نویسندگان زن تقلید و اعتراض را که در دوره‌های قبلی وجود داشت رد می‌کنند و بر تجربه زن همچون پایه‌ای برای یک تجربه خلاقانه مستقل تکیه می‌کنند (لارسن، ۱۹۹۸: ۲۰۶). «این رمان را اگر نتوان کاملاً به یک سنت مؤنث تمام‌عیار نسبت داد، حداقل می‌توان اظهار داشت که نزدیک‌ترین رمان به این مرحله از سنت نوشتاری زنانه را باید رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم دانست» (پاک‌نهاد و جانفدا، ۱۳۹۳: ۵۷).

همچنین در این رمان علاوه بر زنان، به آرامنه، افرادی از طبقات اجتماعی پایین و ساکنان شهرهای دیگر غیر از پایتخت توجه شده است که به نظر می‌رسد می‌توان وضعیت در حاشیه بودن آنها را نیز با نظریه گروه خاموش توضیح داد.

در پژوهشی که توسط علی احمدی در سال ۱۳۸۶ انجام شده است، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از سوی نویسندگان به‌عنوان تأثیرگذارترین رمان بعد از سال‌های جنگ تا سال ۱۳۸۲ انتخاب شده است (جوادی یگانه و ارحامی، ۱۳۸۸: ۳۶). همچنین این رمان یکی از رمان‌های موفق دهه‌های اخیر در ایران است که به زبان‌های متعدد ترجمه شده و توانسته است جوایزی مانند مهرگان ادب، بنیاد هوشنگ گلشیری و جایزه ادبی یلدا را کسب کند. علاوه بر جلب نظر منتقدان، این رمان به‌واسطه نوع روایتی که دارد توانسته است

1.feminine
2.feminist
3.female

با مخاطب عام نیز ارتباط برقرار کند و در واقع هم از اقبال نخبگان و هم از اقبال عامه برخوردار است (ولی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۹۶). «استقبال فراوان خوانندگان از این رمان -در یک معنا- گویای آن است که بسیاری از افراد جامعه با شخصیت این زن همدلی داشته‌اند» (دشتی‌آهنگر، ۱۳۹۱: ۹۱). بر این اساس، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که بیشترین همدلی از ناحیه زنان صورت گرفته باشد، زیرا این رمان راهی برای بیان تجربه‌ها و احساسات نگفته آنهاست.

پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیقاتی انجام شده است که پشتوانه تجربی برای نظریه گروه خاموش فراهم کرده است. صرف‌نظر از تحقیقاتی که از سوی مطرح‌کنندگان این نظریه مانند ادوین اردنر، شرلی اردنر و کرامارا انجام شده است (لیتل جان، ۱۳۸۴)، می‌توان به نمونه‌های جدیدتر چنین تحقیقاتی اشاره کرد. برای مثال الیزابت دی مک ناگتن^۱ در سال ۲۰۱۲ روایت‌های مادران خانه‌دار را در پست‌های وبلاگ‌هایشان مطالعه می‌کند. نتیجه این مطالعه سه مضمون را نشان می‌دهد: برچسب ننگ اجتماعی، خوداعتباری و احساس گناه. بر اساس نتایج این تحقیق، زنان خانه‌دار احساس می‌کنند که در جامعه بدنام هستند. آنها اگرچه با احساس گناه برای ماندن در خانه مواجه‌اند، اما تلاش می‌کنند که به این تصمیم اعتبار بخشند.

رمان نیز یکی از بسترهای مطالعه و تحلیل گروه خاموش توسط محققان است. یکی از نمونه‌های این نوع تحلیل که از نظر روش‌شناسی الگوی مقاله حاضر بوده است، پایان‌نامه ارشد سارا فاندربورک^۲ در سال ۲۰۱۲ با عنوان «تئوری گروه خاموش در رمان گتسبی بزرگ» است که هدف فاندربورک «ایجاد چارچوبی برای تحقیقات آتی درباره نظریه

1. Elisabeth Day McNaughtan

2. Sarah Funderburke

گروه‌های خاموش در ادبیات و مباحث نوشتاری» است. او تحلیل خود را بر مبنای چهار عنصر سلطه یعنی «تسلیم، تمرد، گوشه‌گیری و دستکاری» قرار داده است. فاندربک به تحلیل رتوریک و کدگذاری رمان «گتسی بزرگ» اثر فیتزجرالد با استفاده از پنج متن منتخب از گفت‌وگوهای برجسته میان کاراکترهای مرد و زن اصلی می‌پردازد. نتایج این مطالعه بیان می‌کند که بعضی از گروه‌ها در گتسی بزرگ به دلیل جنسیت، موقعیت اجتماعی، نژاد یا مذهبشان خاموش بودند. کدگذاری نشان می‌دهد که در این رمان تسلیم و دستکاری رایج‌ترین عناصر در گروه‌های خاموش بودند.

نظریه گروه خاموش

نظریه گروه خاموش اشاره به روابط نابرابر میان گروه مسلط مردان و گروه در حاشیه زنان به دلیل صورت‌بندی مردساخته زبان دارد. البته این رابطه تنها متمرکز بر رابطه میان مردان و زنان نیست و «می‌تواند در مورد هر گروه در حاشیه‌ای باشد» (گریفین، ۲۰۱۲: ۶۹). به این ترتیب سایر گروه‌ها از جمله طبقات، قومیت‌ها، نژادها و ... نیز با توجه به نسبتشان با صورت‌بندی زبانی گروه مسلط می‌توانند در زمره گروه در حاشیه باشند.

نظریه گروه خاموش اولین بار از سوی انسان‌شناسان اجتماعی ادوین و شرلی اردنر مطرح شد و نظریه‌پرداز ارتباطات، کریس کارامارا، با افزودن نتایج تحقیق در مورد زنان و ارتباطات به این نظریه آن را گسترش داد (لیتل جان، ۱۳۸۴).

براساس نظریه گروه خاموش، خاموش بودن گروه زنان در مقابل مردان ناشی از تقسیم کاری است که تجربه و فعالیت‌های متفاوتی را برای زنان و مردان به همراه داشته است و مردان به واسطه نقش متفاوتشان در حوزه عمومی دارای قدرت شده‌اند و زبانی با صورت‌بندی مردساخته شکل گرفته است؛ به این معنی که واژه‌ها و قواعد زبان را گروه

مسلط مردان ایجاد کردند. زنان هنگام تعامل با حوزه عمومی ناگزیر هستند که زبانشان را تغییر دهند و به زبان مردساخته صحبت کنند، اما از آنجایی که این زبان مردساخته برآمده از نیازها و تجربه‌های دنیای مردانه است کلمات و عبارات کافی برای بیان تجربه‌های زنان و دنیای آنها ندارد. بنابراین زنان ناگزیر در موقعیت سکوت و خاموشی قرار می‌گیرند. به عقیده کرامارا، بعد از مدتی، زنان خاموش «ممکن است حتی درباره اعتبار تجربه‌ها و مشروعیت احساساتشان به بحث کشیده شوند» (گریفین، ۲۰۱۲: ۴۶۳). گاهی نحوه صحبت کردن زنان با تمسخر و تحقیر مردان همراه است و به نوعی این مسئله، مهر تأییدی بر ناتوانی زنان از فعالیت در حوزه عمومی تلقی می‌شود. به همین دلیل زنان برای مشارکت اجتماعی به تلاشی مستمر نیاز دارند تا آنچه را می‌خواهند بگویند، به صورتی که برای نظام زبانی مردانه قابل درک باشد ترجمه کنند.

کرامارا چند نظریه در مورد ارتباطات زنان بر اساس یافته‌های تحقیقات پیشنهاد می‌کند: اول اینکه زنان، سخت‌تر از مردان افکار خود را بیان می‌کنند. دوم، زنان در مقایسه با مردان، مفاهیم جنس مخالف را بهتر درک می‌کنند تا اینکه مردان مفاهیم زنان را. سوم، زنان ابزار بیانی خود را خارج از سلطه نظام مردان ایجاد کرده‌اند. چهارم، زنان در قیاس با مردان بیشتر تمایل دارند که نارضایتی‌شان را در مورد ارتباطات بیان کنند. پنجم، زنان اغلب تلاش می‌کنند قوانین حاکم بر ارتباطات را به منظور دوری یا مقاومت در برابر قوانینی قراردادی تغییر دهند. ششم، زنان به طور سنتی کمتر احتمال دارد که واژه جدیدی که به طور وسیع در جامعه استفاده شود ابداع کنند و از مشارکت در زبان احساس محرومیت می‌کنند، و سرانجام، زنان بیشتر از مردان چیزهای مختلف را خنده‌دار می‌یابند (لیتل جان، ۱۳۸۴، صص. ۵۴۱-۵۴۳).

رتوریک سلطه^۱

فاس و گریفین^۲ در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۲ رویکرد رتوریک کنت برک^۳ را به‌عنوان رویکرد غالب در رتوریک مطرح می‌کنند و در مقابل آن، دیدگاه فمینیستی استارهاک^۴ را قرار می‌دهند. آنها می‌نویسند: «محققان در حال کار بر چشم‌انداز فمینیستی معتقدند که بیشتر نظریه‌های رتوریک به دلیل گرایش پدرسالارانه‌ای که دارند، همراه‌کننده و ناکافی هستند، در واقع، این نظریه‌ها از طریق تحریف یا حذف تجربیات و ارتباطات زنان، بر تجربه‌ها و ارتباطات مردان سفیدپوست تاکید می‌کنند» (فاس و گریفین، ۱۹۹۲: ۳۳۱).

نظریه رتوریک استارهاک دو نوع رتوریک یا دو نوع نظام رتوریکی را توصیف می‌کند: رتوریک ارزش ذاتی و رتوریک سلطه. استارهاک برای هر دو نوع رتوریک، یک بافتار رتوریکی، طبیعت رتور^۵ و راهبردهای رتوریکی اولیه را مطرح می‌کند (همان: ۳۳۳). اگرچه بحث این مقاله بیشتر مرتبط با رتوریک سلطه استارهاک است، اما اگر بخواهیم اشاره‌ای به رتوریک ارزش ذاتی استارهاک نیز داشته باشیم می‌توانیم بگوییم که استارهاک در رتوریک ارزش ذاتی، انگاره الهه، یعنی نیروی زندگی اصلی در همه موجودات را در مرکز نظام قرار می‌دهد. او طبیعت و موجودات انسانی را نمود این ایده می‌داند (فاس و گریفین، ۱۹۹۲: ۳۳۳). اما «رتوریک سلطه» با «رتوریک ارزش ذاتی» در تضاد قرار می‌گیرد، زیرا در رتوریک سلطه، مرحله پدرسالاری رایج، مرحله‌ای غیرطبیعی است که ارزش ذاتی موجودات را مورد تعدی قرار می‌دهد و نابود می‌کند. در پدرسالاری، بافتار فعالیت رتوریکی سلسله‌مراتبی است. از نظر استارهاک واژه‌های پدرسالاری، سلسله‌مراتب و سلطه

1.rhetoric of domination
2.Foss & Griffin
3.Kenneth Burke
4.Starhawk
5.rhetor

مترادف هستند، و همه آنها بافتار را برای رتوریک سلطه توصیف می‌کنند (فاس و گریفین، ۱۹۹۲: ۳۳۵).

طبیعت رتور در رتوریک سلطه، «تنفر از خود»^۱ است. نگاه استارهاک به رتور در رتوریک سلطه، محدود به طبیعت سلسله‌مراتبی بافتارش است. پدرسالاری دائماً با پنهان کردن این معرفت که همه افراد دارای ارزش ذاتی هستند، زیرا آنها روحانیتی جسمیت یافته‌اند، به حس اشخاص از ارزشمندی خودشان حمله می‌کند. در نظام پدرسالاری، ارزش باید به دست بیاید، باید به آن نائل آمد یا اینکه اعطا شود (همان: ۳۳۶).

فعالیت‌های رتوریک در رتوریک سلطه شامل چهار فعالیت تسلیم، تمرد، گوشه‌گیری و دستکاری هستند. رتوریک سلطه با چهار راهبرد اولیه که قدرت سیستم را تحکیم می‌کنند، مشخص شده است. «تسلیم» تن دادن به الزامات نظام حتی تا سر حد مشارکت در تنبیه خود را شامل می‌شود. مشخصه «تمرد» خودداری و چالش است، اما نظام به‌سادگی تمرد را تبدیل به اعمالی می‌کند که به متمرّد آسیب می‌زند و نه به نظام. در «گوشه‌گیری»، مهارت‌های اشخاص، ادراکات و انرژی آنها به نظام داده نشده است (همان). در دستکاری، اشخاص را با احساس کنترل فریب داده‌اند، زیرا اشخاص باور دارند که واقعاً تسلیم نظام نیستند. آنها وضعیت، ارزش‌ها و قواعد ناگفته نظام را می‌پذیرند، اگرچه احساس و ادراک حقیقی‌شان را انکار یا پنهان می‌کنند (همان: ۳۳۷).

استارهاک مطرح می‌کند که یک جایگزین برای فعالیت‌های تسلیم، تمرد، گوشه‌گیری و دستکاری، «کنش قدرت‌دهنده»^۲ است که ظرفیت دگرگون کردن رتوریک سلطه را دارد. کنش قدرت‌دهنده کنشی است که وضعیت نظام را نمی‌پذیرد. کنش قدرت‌دهنده اعمال

1. Self-hate

2. Empowered action

مقاومت و خلق را در بر می‌گیرد؛ یعنی هم اعمالی که تسلیم را رد می‌کند و هم آنهایی که جایگزینی برای آنها خلق می‌کند. کنش‌های قدرت‌دهنده در شکل مقاومت، رفتار پرهیز را با تامین درگیر می‌کند. صحبت کردن از ناگفته‌ها، شکستن سکوت، بیان داستان‌های ستم، بازخلق تاریخ، مفصل‌بندی تجارب حاشیه‌نشین‌ها، و اجازه دادن به اینکه رازها تبدیل به دانش مشترک شوند، مواردی از مقاومت است. بنابراین کنش‌های قدرت‌دهنده دیدگاهی را می‌آفریند که به‌عنوان ابزاری برای مقاومت کردن در برابر سلطه به کار می‌رود (فاس و گریفین، ۱۹۹۲: ۳۳۷).

براساس مباحث نظری و مفهومی مطرح‌شده، مهم‌ترین سؤالات این مقاله برای تحلیل محتوای رمان عبارت‌اند از:

۱. کدام گروه‌ها یا افراد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم در برابر خواسته‌های دیگران یا نظام مردسالار تسلیم هستند؟
۲. کدام گروه‌ها یا افراد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از خواسته‌های دیگران یا نظام مردسالار تمرد می‌کنند؟
۳. کدام گروه‌ها یا افراد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم قادر به سهم کردن دیگران در نظراتش نیستند و رفتار گوشه‌گیرانه دارند؟
۴. در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم در قبال کدام گروه‌ها یا افراد رفتار دستکارانه اعمال شده است؟
۵. آیا نشانه‌هایی از کنش قدرت‌دهنده به گروه یا افراد خاموش در برابر نظام مردسالار در این رمان دیده می‌شود؟

روش‌شناسی

این مقاله برای پاسخ به این سؤال که تا چه حد راهبردهای گروه مسلط (یعنی تسلیم، تمرد، گوشه‌گیری و دستکاری) برای تداوم وضعیت گروه یا افراد خاموش به کار رفته است، از روش تحلیل محتوای کمی در متون منتخب استفاده کرده است. همچنین برای پاسخ به این سؤال که در این رمان چه افراد یا گروه‌هایی، گروه خاموش هستند و چگونه این راهبردها در مورد آنها به کار رفته است، از تحلیل رتوریک استفاده می‌کند.

واحد نمونه‌گیری این تحقیق شامل هفت بخش از مجموع پنجاه بخش این رمان است. این بخش‌ها عبارت‌اند از بخش ۱۴، ۲۳، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۳ که به ترتیب به عنوان متون یک تا هفت در این مقاله معرفی شدند. انتخاب این هفت متن بر مبنای مطالعه اولیه رمان و مفهوم نظریه گروه خاموش، وجود شخصیت‌های مختلف و موقعیت‌های مختلف برای مکالمات انتخاب شده‌اند. در واقع نمونه‌گیری این تحقیق هدفمند است و بخش‌هایی را مورد تحلیل قرار می‌دهد که بهتر می‌تواند محقق را به اهدافش که بازشناسی گروه‌های خاموش در این رمان است، برساند.

واحد ثبت این تحقیق عبارت است از یک جمله دارای معنا یا چند جمله که در کنار هم معنای واحدی را می‌آفرینند. واحد تحلیل این تحقیق عبارت است از واحدهای ثبتي که دارای یکی از کدهای مربوط به سلطه باشند.

در این تحلیل از شیوه کدگذاری که در رمان گتسبی بزرگ انجام شده الگو گرفته شده است. فاندربک در آن پایان‌نامه با انتخاب پنج قطعه از کتاب و مشخص کردن جملات و کلمات مربوط با نشانه‌های سلطه، وجود هریک از چهار عنصر تمرد، تسلیم، گوشه‌گیری و دستکاری در متون را در جدول به صورت کمی مشخص کرده است و بعد به تحلیل هر

قطعه می‌پردازد و مشخص می‌کند که نشانه‌های سلطه را چه کسی و چگونه استفاده کرده است.

در این پژوهش نیز متون منتخب از نظر وجود عبارات مربوط به سلطه در آنها مطالعه خواهند شد و بعد از آن نحوه استفاده از این راهبردها با استفاده از تحلیل رتوریک در توضیحات مربوط به هر متن ذکر شده است تا مشخص شود سلطه چگونه خود را در این متون به نمایش می‌گذارد. چهار راهبرد سلطه که در بخش نظری از منظر استارهاک توضیح داد شد به این صورت در متن رمان عملیاتی شده‌اند:

تسلیم: مواردی که در آنها یک فرد خواسته‌های دیگران یا نظام را تأیید می‌کند، تسلیم آنها می‌شود و علی‌رغم میلش به آنها تن می‌دهد.

تمرد: مواردی که شامل خودداری، مقاومت و چالش در برابر خواسته دیگران یا نظام است که این رفتار در نهایت به خود فرد آسیب می‌زند.

گوشه‌گیری: مواردی که فرد از دیگران دور می‌شود و عقب‌نشینی می‌کند و نظر یا تفکراتش را با آنها سهیم نمی‌شود یا احساس می‌کند راهی برای فهماندن نظرات و احساساتش به دیگران ندارد.

دستکاری: مواردی که در آنها به فرد این گونه القا می‌شود یا فرد در شرایطی قرار می‌گیرد که تصور می‌کند به‌نوعی تأثیرگذار است و کنترل دارد، درحالی که واقعاً چنین نیست. این کد می‌تواند در دو وجه نمود عینی‌تری بیابد: استفاده از عبارات یا رفتارهایی که با قصد هدایت کردن و نشان دادن راه درست یا تصحیح رفتار دیگری با نیتی ظاهراً دلسوزانه ارائه می‌شود یا مواردی که در آنها دلسوزی و رویکرد مراقبتی به شخصی دیگر وجود دارد.

تحلیل داده‌ها

بعد از کدگذاری متون منتخب رمان، تعداد واحدهای ثبت هفت متن بررسی شده ۸۴۲ واحد بودند که از این تعداد ۱۵۹ واحد ثبت یعنی حدود ۱۹ درصد دارای کدهای مربوط به راهبرد سلطه بودند. از میان متن‌های منتخب، بیشترین راهبرد سلطه در متن سوم یعنی بخش ۲۸ کتاب وجود داشته است.

جدول ۱- توزیع فراوانی راهبردهای سلطه در متون منتخب در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

فراوانی عباراتی که بیانگر سلطه هستند									راهبردهای سلطه
متن یک	متن دو	متن سه	متن چهار	متن پنج	متن شش	متن هفت	فراوانی کل	درصد فراوانی کل	
۸	۸	۵۵	۴۸	۱۴	۱۷	۹	۱۵۹	۱۸.۸	مجموع راهبردهای سلطه
۴۳	۴۶	۲۹۰	۱۶۵	۱۳۵	۱۰۱	۶۲	۸۴۲	۱۰۰	تعداد واحدهای ثبت در متون منتخب

از ۱۵۹ واحد ثبتی که دربردارنده راهبرد سلطه هستند، ۳۶ درصد مربوط به کد گوشه‌گیری، ۳۰ درصد دستکاری، ۲۴ درصد تسلیم و ۱۰ درصد تمرد هستند. به این ترتیب راهبردهای سلطه در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، غالباً گوشه‌گیری و دستکاری هستند. با توجه به این موضوع در ادامه به تحلیل هفت متن منتخب می‌پردازیم و نحوه به‌کارگیری راهبردها و نوع گروه‌های خاموش را تحلیل خواهیم کرد.

جدول ۲- توزیع فراوانی و درصد استراتژی‌های سلطه در متون منتخب در رمان

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

فراوانی عباراتی که بیانگر سلطه هستند									راهبردهای سلطه
درصد فراوانی کل	فراوانی کل	متن هفت	متن شش	متن پنج	متن چهار	متن سه	متن دو	متن یک	
۲۳٫۸	۳۸	۱	۴	۴	۱۱	۱۷	۱	۰	تسلیم
۱۰٫۷	۱۷	۲	۲	۱	۵	۲	۱	۴	تمرد
۳۶٫۵	۵۸	۶	۴	۵	۸	۲۹	۳	۳	گوشه‌گیری
۳۰	۴۶	۰	۷	۴	۲۴	۷	۳	۱	دستکاری
۱۰۰	۱۵۹	۹	۱۷	۱۴	۴۸	۵۵	۸	۸	مجموع راهبردهای سلطه

متن اول (بخش ۱۴ کتاب: صفحات ۹۱-۹۳)

بخش ۱۴ یکی از بخش‌های ابتدایی رمان است که در آن گفت‌وگویی میان آرتوش و کلاریس دربارهٔ همسایگان جدیدشان یعنی خانوم سیمونیان و پسرش امیل درمی‌گیرد. این بخش تصویری از رابطه این دو شخصیت اصلی، نوع نگاهشان به مسائل و ارتباط بین‌فردی و درعین‌حال رابطهٔ آنها با همسایگانشان را ارائه می‌کند. کل واحدهای ثبت این بخش ۴۳ مورد بود و بیشترین مقوله‌های مربوط به تمرد و گوشه‌گیری بود.

افراد تحت سلطه را در این بخش می‌توان کلاریس و امیل دانست که هر دو از نظامی که تعریفی محدود و مشخص از مردانگی دارد و برخی ویژگی‌ها را مردانه و برخی را خارج از این محدوده تفسیر می‌کند، تمرد می‌کنند. این تمرد در مورد کلاریس به صورت غیرمستقیم مطرح می‌شود و در مورد امیل، بر اساس صحبت‌های آرتوش دربارهٔ رفتارها و حرف‌های او که نشان‌دهنده علاقه‌اش به شعر، ادبیات و باغبانی است، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

تمرد کلاریس از آرتوش هنگامی است که او راجع به امیل صحبت می‌کند. این تمرد از مجموع جمله‌هایی که کلاریس می‌گوید فهمیده می‌شود. او نمی‌خواهد به راحتی حرف آرتوش را بپذیرد در عین حال نمی‌خواهد مستقیماً مخالفت خود را ابراز کند. مثلاً در مقابل آرتوش که معتقد است امیل در عوالم خودش یعنی شعر و قصه سیر می‌کند کلاریس به نحوی غیرمستقیم مقاومت می‌کند؛ برای مثال می‌گوید: «خب، کتاب خواندن چه اشکالی دارد؟» یا «هر کس کتاب خواند و شعر دوست داشت یعنی توی این دنیا نیست؟» این سؤالات کلاریس بیان مخالفت او با نظر آرتوش است. کلاریس یک رفتار غیرکلامی یعنی «پیچیدن مو دور انگشت» هم دارد که در برخی مواقع که موضوعی ذهنش را درگیر می‌کند از آن استفاده می‌کند که می‌تواند به نوعی مصداق گوشه‌گیری یا بیان نکردن مستقیم حرفش باشد. این جملات کلاریس بیانگر راهبردهای تمرد و گوشه‌گیری است، زیرا او هم از پذیرش نظر آرتوش امتناع می‌کند و هم نظر روشن خود را که مخالفت با نظر آرتوش است بیان نمی‌کند.

در این بخش نوع نگاه آرتوش به امیل که برخلاف آرتوش اهل سیاست نیست و به شعر و قصه علاقه دارد روشن می‌شود، اگرچه رابطه این دو نفر حالت سلطه‌گر و تحت سلطه را ندارد، اما می‌توان آن را به این شکل تعبیر کرد که امیل از برآوردن انتظارات نظام مسلط مردسالار - که آرتوش بیانگر و برآورنده انتظارات این نظام است - ناتوان است و در حاشیه دنیای مردانه قرار می‌گیرد. آرتوش معتقد است «انگار امیل در این دنیا نیست» و «شعر و قصه نشد نان و آب». به نوعی او به این انتقاد می‌کند که امیل از علایق متعارف و شیوه زندگی دنیای مردانه پیروی نمی‌کند و چون اینگونه نیست انگار در این عالم نیست. به تعبیری دیگر شاید بشود گفت امیل از این منظر در گروه خاموش قرار دارد، زیرا

نمی‌تواند احساسات، نیازها و علایق خودش را به‌گونه‌ای بیان کند که از طرف نظام مسلط فهمیده شود.

دستکاری در این بخش هنگامی رخ می‌دهد که کلاریس به یاد می‌آورد که در مهمانی قبلی امیل، یعنی مرد همسایه، او را با نام کوچک صدا زده و پیشنهاد داده است که در جمع کردن میز کمکش کند که این پیشنهاد به دل کلاریس نشسته بود. این رفتار را می‌توان مصداقی از دستکاری دانست. به این معنی که حس مؤثر بودن و مورد توجه بودن برای کلاریس از سوی مرد همسایه ایجاد می‌شود.

متن دوم (بخش ۲۳: صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷)

بخش ۲۳ رمان، مربوط به گفت‌وگوی دیگری میان کلاریس و آرتوش است که در آن کلاریس می‌گوید که حد معاشرت با سیمونیان‌ها (همسایه جدید) را نگه دارند و آرتوش دلیلی برای این کار نمی‌بیند. در گفت‌وگو میان آرتوش و کلاریس، بی‌توجهی آرتوش به خانه و کلاریس استنباط می‌شود. در بخشی از گفت‌وگو به امیل سیمونیان هم اشاره می‌شود. کل واحدهای ثبت این بخش ۴۶ مورد بود که بیشترین کدها مربوط به گوشه‌گیری و دستکاری بود.

اشخاص گوشه‌گیر در این بخش، کلاریس و امیل هستند؛ کلاریس با بیان نکردن کامل نظر خود و امیل با دنبال نکردن علایق نظام مردسالار. گوشه‌گیری کلاریس را می‌توان از جملاتی که در ذهنش در مورد ماجرا دارد اما به زبان نمی‌آورد یا عدم تمایل به معاشرت با سیمونیان‌ها دریافت.

مقوله دستکاری نیز در رابطه آرتوش و کلاریس دیده می‌شود. در این متن دو بار کلاریس نکاتی را می‌گوید و احساس توانایی برای نظر دادن، همفکری با همسرش و

مشارکت در تصمیم‌گیری را دارد، اما آرتوش با بیان جملاتی مثل «جدی‌نگیر» یا «باز از گاه، کوه ساختی» به‌نوعی تصمیمات و نظر کلاریس را نظری می‌داند که متناسب با ابعاد و شرایط موضوع نیست. به‌نوعی این‌طور به کلاریس القا می‌کند که احساس یا برداشت او از موضوع بجا نیست. این کار تقریباً همان ترفندی است که نظام مردانه به کار می‌برد تا با القا ناتوانی یا نامناسب بودن آنچه زنان می‌خواهند بگویند به تداوم خاموشی گروه خاموش زنان کمک کند. اگرچه در این رمان کلاریس در مقابل «تمرد» می‌کند.

همچنین شاهد راهبرد دستکاری از سوی امیل نیز هستیم. امیل با ابراز توجه به کلاریس و موضوعات مورد علاقه مشترکشان (تعویض گلدان گل نخودی) به‌نوعی حس مورد توجه بودن و مهم بودن را در او ایجاد می‌کند؛ این درحالی است که آرتوش، همسر کلاریس، حتی به یاد ندارد که گل نخودی در آشپزخانه وجود دارد. به این ترتیب می‌توان حسی را که در کلاریس ایجاد شده است، نوعی حس مورد توجه قرار گرفتن و مهم بودن در رابطه با مرد همسایه تلقی کرد و آن را مصداقی از دستکاری دانست.

نکتهٔ دیگر گوشه‌گیری امیل از نظام مردسالار است. نگرش این نظام مردسالار در اظهارات آرتوش وجود دارد، اما امیل از محل کارش مرخصی می‌گیرد تا خاک گلدان‌ها را عوض کند که این رفتار به‌نوعی گوشه‌گیری امیل را از نظام مسلط مردانه نشان می‌دهد.

متن سوم (بخش ۲۸: صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۷)

بخش ۲۸ مربوط به موقعیتی است که نینا (همسایهٔ قدیمی کلاریس) قصد دارد در خانهٔ کلاریس مهمانی بدهد و خانوادهٔ سیمونیان را هم دعوت کند تا امیل و ویولت (از اقوام نینا) را به هم علاقه‌مند کند. کلاریس راضی نیست، ولی به این موضوع تن می‌دهد. وقتی برای دعوت از خانم سیمونیان نزد او می‌رود، او عکس‌های گذشته را به او نشان می‌دهد و

ماجرایی از عشق خودش را برای او بازگو می‌کند. تعداد واحدهای ثبت این متن ۲۹۰ مورد بود. در این بخش تسلیم و گوشه‌گیری بیشترین کدها را به خودشان اختصاص دادند. از نظر راهبردهای رتوریک نیز در این بخش وضعیت دو زن یعنی کلاریس و خانم سیمونیان روایت می‌شود که هر دو تمایل به گوشه‌گیری دارند و به‌نحوی تسلیم خواسته اطرافیان و نظام غالب هستند.

در مورد خانم سیمونیان بیشتر این گوشه‌گیری و تسلیم در رابطه با مردان زندگی‌اش به‌خصوص پدرش است و به نظر می‌رسد مصداق کامل زنی از گروه خاموش است، اما با توجه به کل روایت داستانی متوجه می‌شویم که سیمونیان در عین حال زنی است که در قبال پسرش در نقش سلطه‌جو ظاهر می‌شود و او را از ازدواج با ویولت باز می‌دارد. در واقع او هم‌زمان در برخی موقعیت‌ها سلطه‌جو و در برخی موقعیت‌ها سلطه‌پذیر است.

سیمونیان در بیان خاطراتش در مواجهه با پدر، همسر و فرزندش به مواردی از تسلیم اشاره می‌کند. او می‌گوید «از وقتی خودم را شناختم فقط تحمل کردم. اول پدرم، بعد شوهرم حالا پسر و نوه‌ام.» یا «به‌خاطر امیل و امیلی تحمل می‌کنم». نکته جالب این است که پدرخانم سیمونیان هم درباره خواستگار شاعر او می‌گوید «شاعر به درد زندگی نمی‌خورد». این جمله مجدداً تأکیدی بر انتظارات و تعریف نظام مردانه از مردان واقعی در آن دوره بوده است.

نمونه‌هایی از گوشه‌گیری در بیان خانوم سیمونیان را می‌توان در عباراتی مانند «هیچ وقت کاری را که دوست داشتم بکنم نکردم» یا وقتی از زبان پدرش می‌گوید «کسی عاشق دختر کوتوله نمی‌شود» ملاحظه کرد. همچنین سیمونیان در بخش‌های مختلفی از این فصل سکوت می‌کند یا چیزی را زیر لب می‌گوید که می‌تواند نشانه‌هایی از گوشه‌گیری تلقی شود.

اما کلاریس نه تنها در برابر آرتوش، بلکه در برابر سایر اعضای خانواده و دوستانش نیز همین وضعیت را دارد. در این بخش متوجه می‌شویم که سکوت و انفعال کلاریس فقط در رابطه با همسرش که یک مرد است، نیست. او در رابطه با زنان نیز همین گونه است. برای مثل او علی‌رغم میلش به برگزاری مهمانی تن می‌دهد. به همین دلیل، این نکته نیز مطرح می‌شود که شاید تسلیم و گوشه‌گیری او به دلیل ناتوانی از بیان خود در ساختار مردساخته زبان و در گروه خاموش قرار داشتن نباشد؛ بلکه این امر می‌تواند به‌عنوان بخشی از شخصیت کلاریس دیده شود یا مربوط به تعارفات و آداب و رسوم فرهنگی باشد. در عین حال این انفعال و سکوت همراه با دستکاری است. آنها سعی می‌کنند تا کلاریس را در موقعیتی قرار دهند که احساس کند کنترل دارد، در حالی که می‌داند واقعاً این طور نیست. مثلاً نینا می‌گوید «خودم کمک می‌کنم. تو لازم نیست دست به سیاه‌وسفید بزنی».

اما در حالت دیگر حس گوشه‌گیری کلاریس در این رمان نشانگر تمایل به دور شدن از خانواده‌اش یعنی فرزندان همسر، اقوام و آشنایان است. برای مثال او در جایی می‌گوید «می‌خواهم چند ساعت در روز تنها باشم» یا «تا حالا چه کسی کاری را فقط برای من کرده؟ خودم در سی‌وهشت‌سالگی چه کاری را فقط برای خودم کرده‌ام؟» یا «نه به شام بچه‌ها فکر کردم نه به نینا و نه به مادر و آلیس. حوصله هیچ‌کس را نداشتم». یا در انتهای این بخش، زمانی که آرتوش سعی دارد به‌نحوی از کلاریس دلجویی کند، اما نمی‌تواند حرفش را بزند و مدام با چیزی روی میز بازی می‌کند، کلاریس هم احساس می‌کند که در حال فاصله گرفتن از آرتوش است و به‌نحوی «گوشه‌گیری» در این قسمت برجسته می‌شود. برای مثال، کلاریس در مورد آرتوش می‌گوید «هیچ وقت نمی‌پرسید چرا ناراحتی» یا در جای دیگری می‌گوید «من حالم خوب نیست، ولی ربطی به تو ندارد».

اینکه کلاریس و آرتوش به‌سختی با یکدیگر صحبت می‌کنند، می‌تواند به این نکته که کرامارا در نظریه گروه خاموش به آن اشاره می‌کند نیز برگردد. او می‌گوید «مردان درمقایسه با زنان دشواری بیشتری در فهم منظور اعضای جنس مخالف دارند... در واقع مردان سرنخی درباره آنچه زنان می‌خواهند، درباره آن فکر می‌کنند یا احساس می‌کنند، ندارند؛ زیرا آنها تلاشی برای پی بردن به آن نمی‌کنند» (گریفین، ۲۰۱۲: ۶۶).

کلاریس علی‌رغم ناراضی بودن از اوضاع، ناگزیر و بدون بیان اعتراضش به‌شکل علنی به آن تن می‌دهد. او در جایی می‌گوید «عصبانی، بی‌حوصله و غرزان رفتم تا رسیدم به میدان» یا «اصلاً چرا آمدم؟ چرا تهران نماندم؟ چون آرتوش استخدام شرکت نفت شد، چون آلیس در بیمارستان شرکت نفت کار گرفت و چون مادر هم با آلیس آمد آبادان». در اینجا کلاریس احساس می‌کند که خودش مسیر زندگی‌اش را انتخاب نکرده و به‌خاطر دیگران مسیر زندگی‌اش را تغییر داده است.

موضوع دیگری که در این بخش مطرح شده است، مقایسه تهران و آبادان است. شاید بتوان مفهوم گروه خاموش را برای آبادان و ساکنان آن نیز به کار برد. در این بخش از داستان، کلاریس در حالی که عصبانی است درباره جنبه‌های ناراحت‌کننده شهر صحبت می‌کند و در مقابل حال خوبی را که در تهران داشته است توصیف می‌کند. البته در بخش‌های دیگر این رمان چنین نگاهی وجود ندارد و این بخش برآمده از حس آن لحظه کلاریس است، اما به‌رحال مطرح شدن یک شهرستان در مقابل تهران در داستان خود می‌تواند مصداقی از نقطه‌ای از کشور باشد که خود و ساکنانش در حاشیه قرار دارند و در این رمان فرصت بروز می‌یابند.

متن چهارم (بخش ۳۸: صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۸)

بخش ۳۸ رمان به موقعیتی می‌پردازد که در آن کلاریس منتظر آمدن امیل است. مادر امیل صبح به منزل کلاریس آمده و به او گفته که با ازدواج امیل با ویولت مخالف است و امیل به او گفته است که بعد از ظهر به دیدنش می‌آید. کلاریس احتمال می‌دهد که امیل می‌خواهد موضوع ازدواج با ویولت را مطرح کند و لابد از او می‌خواهد که مادرش را برای این ازدواج راضی کند. با این حال کلاریس مطمئن نیست و نمی‌داند که او چه خواهد گفت. آمدن امیل به خانه هم‌زمان می‌شود با هجوم ناگهانی ملخ‌ها به شهر، که حال کلاریس از این موضوع دگرگون می‌شود و امیل فرصتی برای بیان خواسته‌اش پیدا نمی‌کند. مجموع واحدهای ثبت این بخش ۱۶۵ واحد است که بیشترین مقوله‌ها دستکاری و تسلیم هستند.

در این بخش از کتاب خاموش بودن کلاریس با ناتوانی او در بیان آنچه قصد دارد بگوید نمایان می‌شود. کلاریس احساس می‌کند در وضعیت تقابل مادر و پسر قرار گرفته است و نمی‌خواهد هیچ‌کدام را ناراحت کند و نمی‌تواند احساسش را در چنین وضعیتی با کلمات بیان کند. از طرفی او در زمان حمله ملخ‌ها تنها نبوده و امیل پیش او بوده و این چیزی است که کلاریس مایل به گفتن آن به دیگران نیست و هر وقت کسی از او می‌پرسد که آیا در زمان این اتفاق تنها بوده است بحث را عوض می‌کند. در واقع اگرچه او کاری غیراخلاقی انجام نداده است، ولی مایل به بیان واقعیت نیست. شاید مهربانی امیل با او حس متفاوتی را برایش ایجاد کرده است. این احساسی است که کلاریس نمی‌داند آن را چگونه بیان کند و ترجیح می‌دهد که از زیر بار پاسخگویی بگریزد. اینجا به نظر می‌رسد کلاریس نوعی تمرد در رفتار خودش احساس می‌کند و این حس بدی را برای او ایجاد می‌کند.

بیشترین کد موجود در این بخش دستکاری است که در رابطه کلاریس و امیل دیده می‌شود. رابطه کلاریس و امیل در این بخش داستان، به گونه‌ای است که زن مدام فکر می‌کند که لابد رنگ‌پریده، لرزیده و منگ بوده است که امیل بیش‌ازحد با حالت مراقبتی و مسئولانه با او برخورد می‌کند. کلاریس مدام نگران این است که از چارچوب‌های همیشگی‌اش پا را فراتر نگذارد. در واقع او کاملاً فردی تسلیم بوده است و مایل به تمرد نیست. از طرفی امیل حتی قبل از اینکه کلاریس چیزی بگوید بر مبنای ظاهرش سعی می‌کند او را آرام کند. انگار او تصور می‌کند که زن قادر نیست حسش را با واژه‌ها بیان کند. رفتارهای امیل به گونه‌ای است که گویی درصدد آن است که کلاریس را قانع کند که نیاز به مراقبت او دارد. از طرفی امیل درصدد فرصتی است که خواسته‌اش را با کلاریس مطرح کند و به‌نوعی تمامی رفتارهای مراقبتی می‌تواند در جهت جلب رضایت و نظر کلاریس برای موافقت با خواسته‌اش (صحبت کردن با مادرش درباره ازدواج با ویولت) تفسیر شود.

در این بخش، راهبرد «تسلیم» در گفت‌وگوی کلاریس با مادرش و نینا وجود دارد. همچنین کلاریس پیشنهاد امیل برای رفتن به آشپزخانه تاریک را در زمان حمله ملخ‌ها می‌پذیرد.

زویا پیرزاد در جایگاه نویسنده راه‌هایی را برای بیان مسائلی که کلاریس با آن روبه‌روست از طریق بیان آنچه در ذهنش می‌گذرد پیدا می‌کند؛ برای مثال، کلاریس گونه‌اش را فشار می‌دهد تا مطمئن شود خواب نیست، یا تردید در گفتن یا نگفتن چیزی در ذهنش، یا توجه به جزئیات که مثلاً حتی در بدترین وضعیت خراش روی چانه امیل را هم می‌بیند.

متن پنجم (بخش ۳۹: صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۴)

بخش ۳۹ پس از هجوم ملخ‌هاست. زمانی که حیاط را لاشه ملخ‌ها پر کرده است که ناگهان یوما و چهار پسر بچه وارد می‌شوند و می‌گویند که عرب‌ها ملخ‌ها را می‌خورند و آنها قصد دارند تا با پرداخت مبلغی لاشه ملخ‌های حیاط خانه کلاریس را جمع کنند و ببرند. این بخش ۱۳۵ واحد ثبت داشت. در این بخش گوشه‌گیری، دستکاری و تسلیم تقریباً به یک اندازه وجود داشته است.

در این بخش، دستکاری بیشتر در رابطه آرتوش و یوما با کلاریس مطرح است. آرتوش با گفتن اینکه «حتماً ماجرای دیروز ناراحت کرده» یا «سعی کن استراحت کنی» حس مراقبت و حمایتش از کلاریس را بیان می‌کند؛ گویی او بهتر می‌داند که حال کلاریس چگونه است و چه راهکاری برای بهبود حالش وجود دارد. این درحالی است که او از اصل ماجرا بی اطلاع است، زیرا ذهن کلاریس بیشتر درگیر ملاقات روز گذشته‌اش با امیل است.

اما بخش قابل توجهی از این متن، گفت‌وگویی است که بین کلاریس و خانواده‌اش با یوما و پنج پسر بچه انجام می‌شود. یوما از کلاریس تعریف می‌کند و او را خانم مهندس صدا می‌زند که این نوع صحبت می‌تواند در راستای «دستکاری» دسته‌بندی شود؛ از این جهت که یوما سعی می‌کند با این طرز بیان نظر مثبت کلاریس را در مورد خواسته‌اش جلب کند. اما خود یوما در قیاس با کلاریس و خانواده‌اش در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند به نحوی گروه خاموش محسوب شود. نمود این موضوع در تأیید خواسته‌ها و احساسات آنهاست. برای مثال، چون آرمن می‌خندد یوما و بچه‌ها هم می‌خندند. اگرچه توضیحات بیشتری درباره یوما و پنج پسر در داستان وجود ندارد، اما می‌توان یوما و خانواده‌اش را از نظر طبقه اجتماعی احتمالاً مربوط به خانواده‌ای بدون تحصیلات بالا،

شغل عالی یا منبع درآمدی خاصی دانست. در واقع آنها از اقشار پایین جامعه هستند که برای گروه‌هایی از طبقات اجتماعی بالاتر کارهای خدماتی می‌کنند. آنچه آنها می‌خواهند و آن را بیان می‌کنند و یا آنچه آنها را خوشحال می‌کند باید برای دیگران توضیح داده شود؛ چنانکه یوما در همان ابتدای ملاقات متوجه این نکته می‌شود و سعی می‌کند درخواستش را برای خانواده کلاریس با استفاده از عبارات و حرکات بدن توضیح دهد، گویی آنها نیز نمی‌توانند به راحتی کلمات مناسبی برای بیان خود بیابند.

متن ششم (بخش ۴۰: صفحات ۲۴۵ تا ۲۴۹)

بخش ۴۰ کتاب موقعیتی را دربرمی‌گیرد که مادر و آلیس، گارنیک و نینا (همسایه قدیمی کلاریس) و ویولت (از آشنایان نینا که قصد ازدواج با امیل را دارد) در خانه کلاریس مهمان هستند و آلیس و ویولت قصدشان برای ازدواج را به اطلاع سایرین می‌رسانند. در این بخش، ۱۰۱ واحد ثبت وجود دارد و راهبردهای سلطه به‌خصوص دستکاری در ارتباطات مختلف افراد، ردوبدل می‌شود.

رابطه نینا و گارنیک یک رابطه متفاوت است. نینا با گارنیک شوخی می‌کند. حتی روی دست او می‌زند یا رفتار او را هنگام هجوم ملخ‌ها به‌گونه‌ای تمسخرآمیز روایت می‌کند و تلویحاً آن را نامناسب می‌داند. باین حال به نظر می‌رسد رابطه این دو را نمی‌توان به‌مثابه رابطه سلطه تفسیر کرد، چون این رفتارها از نظر گارنیک ناراحت‌کننده نیستند. او احساس نمی‌کند که این شیوه بیان همسرش مثلاً تمسخرآمیز یا تحقیرآمیز است. البته تفسیر دیگر می‌تواند این باشد که این دستکاری گارنیک است که می‌خواهد نینا احساس کند مقتدر و توانا است و در واقع گارنیک به او اجازه چنین رفتارهایی را می‌دهد.

آلیس در برابر یوپ «تسلیم» است و خواسته‌های او را می‌پذیرد، اما رابطه آلیس با گارنیک با کد «گوشه‌گیری» قابل فهم است. وقتی که آلیس می‌گوید «هرچه به یوپ گفتم باور کن نمی‌ترسم گفت الا و لا همین الان خودم را می‌رسانم بیمارستان» و گارنیک در جواب او می‌گوید «بیخس، آلیس جانم. لطفاً بگو الا و لا را به انگلیسی چی گفت؟» این مورد یکی از مواردی است که کاملاً با نظریه گروه خاموش مطابقت دارد. آلیس می‌خواهد علاقه یوپ به خودش را بیان کند. درعین حال، از واژه‌های خودش استفاده می‌کند و نمی‌تواند دقیقاً واژه‌ای برای بیان احساسش بیابد و همین شیوه بیان هم توسط گارنیک مسخره می‌شود.

در این بخش داستان رفتارهای ویولت در قبال تمام شخصیت‌ها تقریباً گوشه‌گیری است. او در دنیای خود زندگی می‌کند و به افراد دیگر کاری ندارد. در این فصل، کلاریس و آرتوش، بعد از مهمانی با هم صحبت می‌کنند و باز نمی‌توانند ارتباط کلامی خوبی داشته باشند. در نهایت آلیس که از جابه‌جا شدن شکرریز روی میز توسط آرتوش صبرش به سر می‌آید داد می‌زند «بس کن». این رفتار کلاریس را می‌توان نوعی تمرد از صبری که در این موقعیت‌ها داشته است کدگذاری کرد.

متن هفتم (بخش ۴۳: صفحات ۲۶۰ تا ۲۶۳)

بخش ۴۳ کتاب مربوط به بعد از مشاجره کلاریس و آرتوش می‌شود. گارنیک به خانه آنها می‌آید و از رفتارهای کلاریس متوجه می‌شود که با آرتوش مشاجره کرده است. بالاخره کلاریس ناراحتی‌اش را در قالب چند جمله بیان می‌کند و نهایتاً گارنیک با بیان یک جمله به سادگی گفتگو را تمام می‌کند و کلاریس نمی‌تواند جوابی بدهد. این فصل شامل ۶۲ واحد ثبت بود و بیشترین کد مربوط به گوشه‌گیری است.

در این فصل کدهای گوشه‌گیری و تمرد در گفت‌وگوی کلاریس و گارنیک دیده می‌شود. کلاریس ابتدا نمی‌خواهد ماجرا را بگوید و مدام در ذهنش با خودش کلنجار می‌رود که بگوید یا خیر. در نهایت نیز که ماجرا را می‌گوید اول بحث علاقه‌مندی آرتوش به سیاست را به میان می‌کشد که در واقع موضوع اصلی نیست. بر اساس نظریه گروه خاموش در واقع کلاریس نمی‌تواند این احساس را که همسرش به او بی‌توجه است با واژه‌ای مناسب بیان کند. حتی زمانی که کلاریس شروع می‌کند مستقیم‌تر راجع به مردان و زنان صحبت کند از آنچه گفته راضی نیست و گویی هنوز نتوانسته است که عبارات مناسب برای بیان مقصودش بیابد. برای مثال می‌گوید «مطمئن بودم یک جایی حق با من است و باین حال نمی‌دانستم چطوری بگویم که به نظر نیاید نک‌وناله زنی غرغروست که با شوهرش دعوا کرده». کلاریس نمی‌تواند راهی مناسب برای بیان احساسش در قالب زبانی بیابد. به همین دلیل کلاریس دوباره بعد از جواب گارنیک نمی‌تواند جوابی بدهد و خودش و احساسش را بیان کند. او در ذهنش می‌گوید «مطمئن بودم حرف گارنیک باید جوابی داشته باشد. مطمئن بودم و چیزی به فکرم نمی‌رسید».

کنش قدرت‌دهنده

در این رمان، در بعضی موقعیت‌ها شاهد کنش قدرت‌دهنده هستیم. کنش قدرت‌دهنده، کنشی است که در آن فرد عضو گروه خاموش وضعیت نظام غالب را نمی‌پذیرد و به طرق مختلف مقاومت خود را نشان می‌دهد.

یکی از موارد کنش قدرت‌دهنده، در فصل ۴۲ داستان اتفاق می‌افتد. کلاریس بعد از اینکه می‌فهمد دوستان سیاسی آرتوش اعلامیه‌ها را در گاراژ خانه آنها از کادیلاک بیرون می‌آورند، عصبانی می‌شود و با آرتوش دعوا می‌کند و در واقع این بهانه‌ای می‌شود برای

بیان ناگفته‌هایش. کلاریس فریاد می‌زند «از صبح تا شب جان می‌کنم برای تو و بچه‌ها که چی؟ که تو هر کار دوست داری بکنی. شطرنج‌بازی کنی. به خیال خودت کارهای مهم بکنی. قهرمان‌بازی دربیآوری و بچه‌ها جان‌به‌سرم بکنند و وقت نداشته باشم برای خودم و کسی یک بار هم نگوید "خسته شدی." و ...» و جملات مشابه این را بازگو می‌کند. آرتوش که فقط گوش می‌دهد در انتها شکرها را روی میز و صندلی‌های آشپزخانه می‌پاشد و بیرون می‌رود. در واقع در این بخش از رمان ما شاهدیم که کلاریس برخلاف همیشه که سکوت و گوشه‌گیری می‌کند این بار اعتراض می‌کند. بعد از این دعوا تا انتهای رمان تغییرات در رفتار آرتوش از نظر توجه کردن به خواسته‌های کلاریس به وجود می‌آید. برای مثال در یکی از فصل‌های پایانی او دو گل‌دان گل نخودی برای کلاریس می‌خرد و او را بغل می‌کند.

نمونه دیگری از این کنش قدرت‌دهنده که به نوعی بیان ناگفته‌هاست در فصل ۳۰ اتفاق می‌افتد. کلاریس و خانم نوراللهی (که در زمینه حقوق زنان فعال است) در کافه‌ای قرار دارند. کلاریس حالش خوب نیست و وقتی خانم نوراللهی از او حالش را می‌پرسد، کلاریس ناخودآگاه به بیان نکاتی راجع به وضعیتی که در آن بود می‌پردازد. این کار برای کلاریس دشوار است. «از خجالت می‌خواستم بروم زیر میز. چرا در جایی غریبه گریه می‌کردم؟ چرا برای زنی که فقط چند بار دیده بودم و هیچ صمیمیتی با هم نداشتم چیزهایی را گفتم که به هیچ کس نگفته بودم؟».

خانم نوراللهی از ابتدای داستان مدام علاقه‌مند بود تجارب زنان ارمنی را در زمینه حقوق زنان بداند و از آنها کمک بگیرد. در همین زمینه، کنش قدرت‌دهنده دیگر را می‌توان در فصل ۴۶ دانست؛ زمانی که کلاریس دعوت خانم نوراللهی را برای همکاری با انجمن

مدافع حقوق و آزادی زن می‌پذیرد و با پذیرش این مشارکت، از گوشه‌گیری خارج می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، براساس نظریه گروه خاموش، رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» مورد مطالعه قرار گرفت تا راهبردهای سلطه یعنی تسلیم، تمرد، دستکاری و گوشه‌گیری در محتوای رمان و در رابطه میان شخصیت‌های مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد.

در این رمان بیشترین راهبردهای رتوریکی استفاده‌شده گوشه‌گیری و بعد از آن فریبکاری هستند. گوشه‌گیری راهبردی است که عمدتاً کلاریس آن را به کار می‌برد. این راهبرد در دو وجه نمود می‌یابد: بیان نکردن حرف و احساس خود و دور شدن از افراد دیگر و عقب‌نشینی از جمع. فریبکاری، راهبرد دیگری است که در رابطه با کلاریس به کار می‌رود. شاید مهم‌ترین دلیل وجود عنصر فریبکاری این است که کلاریس مورد توجه دو مرد اصلی رمان است که هرکدام به‌نحوی تلاش می‌کنند تا از کلاریس مراقبت یا چارچوب‌های زبانی دنیای مردانه را به او یادآوری کنند. این کشمکش‌ها بارزترین وجه عنصر فریبکاری در این رمان است.

تسلیم و تمرد هم به دفعات کمتری استفاده شده‌اند. تسلیم در ادامه گوشه‌گیری کلاریس و پذیرش نظرات دیگران اعم از همسر و خانواده و دوستانش وجود دارد. تمرد نیز گاهی در ارتباط کلاریس با آرتوش دیده می‌شود که معمولاً این احساس تمرد به‌واسطه دسترسی مخاطب به برداشت‌های ذهنی کلاریس در رمان فهمیده می‌شود.

از نمونه‌های کنش قدرت‌دهنده یعنی کنش‌هایی که وضعیت نظام مسلط را نمی‌پذیرد و جایگزین راهبردها می‌شود می‌توان به مشاجره کلاریس و آرتوش یا گفت‌وگوی کلاریس

و خانم نوراللهی که در آن کلاریس به بیان ناگفته‌هایش می‌پردازد اشاره کرد. همچنین پذیرش دعوت همکاری در انجمن مدافع حقوق و آزادی زن به نوعی تلاش کلاریس برای قدرت بخشیدن به تجارب زنانه خودش است.

شخصیت‌های زن رمان گاهی از موقعیت حاشیه‌ای خارج می‌شوند مانند خانم سیمونیان در رابطه با امیل. خانم سیمونیان از طرفی تحت سلطه پدرش بوده است و از طرفی نگاهی سلطه‌جویانه به پسر و نوه‌اش دارد. به این ترتیب شاید بتوان گفت در بخش‌هایی از داستان شاهد انعطاف و سیالیت در روابط سلطه هستیم.

نکته دیگری که در روابط میان شخصیت‌های رمان به چشم می‌خورد، محدود نبودن گروه خاموش به جنسیت است. طبقات اجتماعی پایین، منطقه‌ای غیر از پایتخت و آرامنه به‌عنوان یک گروه اقلیت می‌توانند مثال‌هایی از طبقات، مناطق و اقوام درحاشیه دیگر باشند. بیشترین جلوه خاموش بودن این گروه‌ها در رمان، نداشتن واژگان مناسب برای بیان خواسته‌هایشان است که به گوشه‌گیری افراد منجر می‌شود. «یوما» و خانواده‌اش در متن پنجم، نمونه خانواده‌ای از طبقه پایین هستند که باید خواسته‌هایشان برای دیگران توضیح داده شود و در واقع ساختار زبانی مسلط امکان کافی برای ابراز خود به آنها نمی‌دهد. آبادان نیز به‌عنوان شهری دور از پایتخت در بخشی از رمان با تهران مقایسه می‌شود که این مقایسه در راستای بیان ابعادی است که آبادان فاقد آنهاست. همچنین خود کلاریس و خانواده‌اش متعلق به یک اقلیت هستند و از این نظر رمان بیان و صدای این گروه در حاشیه است که کمتر در گفتمان مسلط صدایی برای بیان خود پیدا می‌کند. به این ترتیب می‌توان شاهد گسترش مصادیق گروه خاموش از زنان به گروه‌ها و طبقات دیگر در این رمان بود.

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» روایتی از گروه‌های خاموش مختلف به خصوص زنان را شاهدیم اما همان‌طور که استارهاک از کنش قدرت‌دهنده برای مقاومت در برابر نظام غالب صحبت می‌کند، «پیرزاد» نیز در این رمان راه‌هایی مانند شکست سکوت، سخن گفتن از ناگفته، مشارکت اجتماعی و ... را برای قدرت‌بخشی به زنان به‌عنوان مهم‌ترین گروه خاموش رمان در نظر گرفته است.

منابع

- پاک‌نیا، محبوبه. و جانفدا، نسیم (۱۳۹۳)، سنت نوشتاری زنان: مطالعه موردی دو نسل از نویسندگان زن ایرانی، *فصلنامه زن در فرهنگ و هنر*، دوره ۶، شماره ۱، صص ۶۰-۴۵
- پیرزاد، زویا (۱۳۹۵)، *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*. تهران: نشر مرکز.
- جوادی یگانه، محمدرضا و ارحامی، آسیه (۱۳۸۸)، دختران دانشجو و خوانش رمان، *پژوهش زنان*، دوره ۷، شماره ۴، ۳۱-۵۰
- دشتی آهنگر، مصطفی (۱۳۹۱)، گفتمان‌های مشترک در چهار رمان فارسی، *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره ۳، شماره ۴، صص ۱۰۱-۸۵
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۳)، *نقد ادبی*، تهران: میترا.
- ولی‌زاده، وحید (۱۳۸۷)، جنسیت در آثار رمان‌نویسان زن ایرانی. *نقد ادبی*، دوره ۱، شماره ۱، صص ۲۲۴-۱۹۱
- میرعبادینی، حسن (۱۳۷۷)، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران: نشر چشمه.
- لیتل جان، استیفن (۱۳۸۴)، *نظریه‌های ارتباطات*، ترجمه سیدمرتضی نوربخش و سیداکبر میرحسینی، تهران: انتشارات جنگل.

- Day Mc Naughtan, E. (2012), *Muted Motherhood: A Standpoint Analysis of Stay-at-home Mothers*. Master of Art Thesis , Utah University .
- Foss, S. K., & Griffin, C. L. (1992). *A Feminist Perspective on Rhetorical Theory: Tbward a Clarification of Boundaries*. *Western Journal of Communication*, Vol. 56, No. 4, pp. 330-349

- Funderburke, s. (2012), *Muted Group Theory in Great Gatsby*. Master of Art, school of communication, Virginia.
- Griffin, E. (2012), *A first look at communication theory*. (8th, Ed.) New York: McGraw-Hill. DOI: 10.1080/10570319209374422
- Larson, C. & Vargas, M. (۱۹۹۸), *Latin American Women Dramatists: Theater, Texts, and Theories*, Bloomington: Indiana University Press.